

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

قبل از شروع بحث جدید، نکته‌ای را راجع به بحث دیروز عرض کنیم؛ و آن این که مطلبی را که از قول مرحوم محقق نائینی در حدیث رفع بیان کردیم، لازم است مطابقتی با مبانی خود مرحوم نائینی در حقیقت انشا بشود. نائینی فرمود: در مانحن فیه حدیث رفع عنوان انشایی دارد و لکن انشایی است که منشأ آن رفع الحکم و نفی الحکم است. آن وقت آیا انشایی که دارای چنین منشأیی باشد، بر طبق مبانی چهارگانه که در حقیقت انشاء مطرح است - که ما هم در اوائل بحث خارج، بعد از فرق بین جمله خبریه و جمله انشائیه مفصل بحث کردیم - ملاحظه بفرمایید آیا بیان ایشان با آن مبانی که در باب انشاء وجود دارد، خصوصاً مبانی که خود مرحوم نائینی اختیار کرده، سازگاری دارد یا خیر؟ این کاری است که خود آقایان انجام می‌دهند.

بررسی شمول حدیث رفع نسبت به شبهات حکمیّه و موضوعیّه

اما مطلب دوم در حدیث رفع، تا اینجا این بحث را مطرح کردیم که آیا رفع در حدیث، رفع واقعی است یا رفع ظاهری؟ آیا رفع به معنای خودش است و یا به معنای دفع است؟ این دو بحث را گذرانیدیم.

بحث سوم که بحث مهم در حدیث رفع، همین بحث سوم است، این است که آیا این حدیث شامل شبهات حکمیّه و موضوعیّه، هر دو می‌شود؟ بگوییم "رفع ما لا يعلمون" حکمی را که نمی‌دانید تا بشود شبهه حکمیّه، یا موضوعی که برای شما مجهول است تا بشود شبهه موضوعیّه هر دو را می‌گیرد؛ یا این که این حدیث اختصاص به شبهه موضوعیّه دارد؟

در مای موصوله در "رفع ما لا يعلمون" سه احتمال وجود دارد.

احتمال اول این است که اختصاص به موضوع دارد؛ در این صورت، معنایش این است که یک موضوعی که برای شما مجهول است برداشته شد، اما چون خود موضوع قابل رفع نیست، اگر رفع به موضوع نسبت داده شد، طبعاً به اعتبار حکمی است که آن موضوع دارد. مثلاً نمی‌دانیم مایعی که جلوی ما هست آب است یا خمر؟ آیا خلّ است یا خمر؟ اگر خلّ باشد، حلال است و اگر خمر باشد، حرام؛ بگوییم "رفع ما لا يعلمون".

احتمال دوم این است که بگوییم "ما" موصول اختصاص به حکم دارد؛ یعنی رفع آن حکمی که نمی‌دانیم.

و **احتمال سوم** این است که بگوییم "ما" موصول اعم از حکم و فعل است؛ هم حکم را شامل می‌شود - رفع حکمی که مجهول است - و هم فعل را شامل می‌شود - رفع فعلی که مجهول است - در بحث اصالة البرائه آنچه اصولی‌ها در مقابل اخباری‌ها می‌خواهند به آن استدلال کنند، عمدتاً در شبهات حکمیّه است. اخباری‌ها در شبهات حکمیّه - حال یا حکمیّه وجوبیه یا تحریمیّه - قائل به احتیاط هستند؛ ولی اصولی‌ها قائل به برائت هستند؛ وگرنه، شبهات موضوعیّه - همانطور که مکرّر شنیدید - اصلاً خیلی داخل در علم اصول نیست، و داخل در فقه است؛ و خیلی هم محل نزاع نیست. عمده شبهات حکمیّه است.

اگر اصولی‌ها بخواهند در مقابل اخباری‌ها به حدیث رفع برای مدعیان استدلال کنند، باید اثبات کنند که "ما" در "ما لا یعلمون" یا مراد خصوص حکم است و یا اعم از حکم و فعل است؛ یعنی از میان این سه احتمال، مدّعی اصولی‌ها روی احتمال دوم و سوم تثبیت می‌شود. روی احتمال دوم می‌گوییم رفع حکمی را که نمی‌دانیم مراد است؛ اگر "ما" در "ما لا یعلمون" را گفتیم اختصاص به حکم دارد، باز، هم شبهات حکمیه را شامل می‌شود و هم شبهات موضوعیه را؛ چون حکمی را که نمی‌دانید، یعنی حکم مجهول اعم است از اینکه منشأ جهل شارع باشد - یعنی همان فقدان نص، اجمال نص، تعارض نص - یا منشأ جهل، اشتباه امور خارجی باشد.

و هکذا، اگر "ما" در "ما لا یعلمون" را اعم از حکم و فعل قرار دادیم، باز مدعی اصولی‌ها ثابت می‌شود. اینجا باید ببینیم کسانی که قائل هستند "ما" در "ما لا یعلمون" اختصاص به شبهات موضوعیه دارد، دلیلشان چیست؟ افرادی مثل شیخ اعظم انصاری (قدس سره) و به تبع ایشان، برخی از محشیین رسائل مثل مرحوم آشتیانی و برخی دیگر این نظر را دارند که این حدیث اختصاص به شبهات موضوعیه دارد و در نتیجه، نافع برای بحث نیست.

"رفع ما لا یعلمون" یعنی آن فعل خارجی که مجهول است، نمی‌دانید خلّ است یا خمر، حکمش برداشته می‌شود؛ اما آن حکم شرعی که مجهول است، این حدیث دلالتی برای اصاله البرائة نسبت به آن ندارد. اما کثیری از بزرگان مثل: آخوند خراسانی، مرحوم نائینی، مرحوم عراقی، امام (رض)، مرحوم آقای خوئی (قدس سره) و کثیری دیگر از اصولیین قائل هستند که این حدیث هم شامل شبهات حکمیه می‌شود و هم شامل شبهات موضوعیه می‌شود.

بررسی ادله قائلین اختصاص حدیث رفع به شبهات موضوعیه

کسانی که می‌گویند حدیث رفع اختصاص به شبهات موضوعیه دارد، مجموعاً شش دلیل اقامه کرده‌اند بر حسب آنچه که مرحوم آشتیانی در حاشیه رسائل ذکر کرده است. مرحوم آقای خوئی از میان این شش دلیل، پنج دلیلش را ذکر کرده است که از میان این پنج دلیل، دو دلیل مهمترین اینهاست که ما این دو که مهمتر است را بیان می‌کنیم و اگر مجالی شد، بقیه را هم ذکر خواهیم کرد.

بررسی دلیل اول: دلیل اول این است که وحدت سیاق چنین اقتضایی دارد؛ می‌گویند اگر در کلمه "ما" در "ما لا یطیقون، ما اضطرّوا إلیه، ما استکروهوا علیه" دقت کنیم، مسلماً مراد از موصول در آنها فعل است؛ "ما اضطرّوا إلیه" یعنی فعلی که به آن اضطرار دارید؛ چرا که اضطرار به حکم معنا ندارد؛ چون حکم کار خداوند تبارک و تعالی است و اضطرار به آن معنا ندارد؛ انسان می‌تواند نسبت به یک فعلی در عالم خارج اضطرار پیدا کند. در "ما استکروهوا علیه" نیز اکراه بر فعل معنا دارد و اکراه بر حکم معنا ندارد. در "ما لا یطیقون" نیز طاقت و عدم طاقت نسبت به فعل معنا دارد و نسبت به حکم معنا ندارد. لذا، وقتی مراد از موصول در بقیه فقرات، فعل است، وحدت سیاق اقتضا می‌کند که موصول در "ما لا یعلمون" را هم بگوییم فعل است. و در نتیجه، حدیث اختصاص به شبهات موضوعیه پیدا می‌کند.

مرحوم شیخ در رسائل این دلیل را ذکر کرده و اشکالی هم بر آن نکرده؛ معلوم می‌شود که بر این دلیل اعتماد کردند و در آخر هم نتیجه گرفتند حدیث رفع اختصاص به شبهات موضوعیه دارد.

پاسخ دلیل اول: از این دلیل مجموعاً در کلمات سه جواب داده شده است. یک جواب را عموم بزرگان بیان کرده‌اند؛ مرحوم محقق حائری در کتاب "در" این جواب را ذکر کرده، و امام هم همین جواب را از استادشان مرحوم حائری پذیرفته‌اند؛ مرحوم آقای خوئی نیز همین جواب را دارد؛ عده زیادی از بزرگان همین جواب را داده‌اند، منتها شاید بیان‌ها و تعبیر مختلف باشد. ما اول بیان مرحوم حائری در "در" را ذکر می‌کنیم.

پاسخ مرحوم حائری: ایشان می‌فرماید ما قبول داریم اضطرار، اکراه و طاقت مربوط به فعل است، اما این که اینها اختصاص به فعل دارد دلیل و قرینه نمی‌شود که "**لا يعلمون**" هم اختصاص به فعل داشته باشد. می‌فرمایند موصول از نظر سعه و ضیق، دائر مدار صله خودش است؛ اگر صله سعه داشته باشد، موصول هم سعه دارد و اگر صله ضیق داشته باشد، موصول هم ضیق است. مثالی می‌زنند و می‌فرمایند اگر بگویید "**ما یؤکل و ما یری**"، در این عبارت "ما" موصوله است، اما همه چیز قابل خوردن نیست؛ یک چیزهای محدودی قابل خوردن است؛ لیکن خیلی چیزها قابل دیدن است؛ تمام ممکنات محسوسه قابل دیدن است؛ دائر "**یری**" خیلی وسیع‌تر از دائر "**یؤکل**" است؛ حال، اگر گفتیم این دو در یک جمله آمده است، چون "**یؤکل**" اختصاص به بعضی از امور دارد، پس "**یری**" هم اختصاص به آن داشته باشد؛ می‌فرمایند نمی‌توانیم این حرف را بزنیم. مرحوم حائری در ادامه می‌فرماید: این استدلال مستدل ناشی از یک مطلبی است که کثیراً برای بزرگان واقع می‌شود و آن خلط بین مفهوم و مصداق است. خلط بین مستعمل فیه و ما ینطبق علیه است. می‌فرمایند: کلمه "ما" موصول است و در معنای خودش استعمال می‌شود؛ و صله می‌آید مصداق آن را معین می‌کند.

"ما" در "**ما یؤکل و ما یری**" در هر دو در معنای خودش استعمال شده است، در همان معنای کلی، آنچه که خورده می‌شود و آنچه که دیده می‌شود؛ اما این که منطبق بر چیست؟ صله می‌آید مصداق را معین می‌کند. مستعمل فیه در "**ما یؤکل**" با مستعمل فیه در "**ما یری**" یکی است؛ به تعبیر مرحوم آقای خوئی به جای "ما" در حدیث کلمه "شیء" بگذارید: "**رفع الشیء الذی لا یعلم و الشیء الذی اضطروا إلیه و الشیء الذی استکروا علیه**" در تمام این فقرات، "ما" در همان شیء استعمال شده است، منتها مصداق این شیء را صله معین می‌کند؛ دائر مصداق هم به اعتبار صله است. لذا بین مفهوم و مصداق خلط شده است.

بیان سوّم از جواب به دلیل اوّل: بیان دیگر این است که بین اراده استعمالی و اراده جدی خلط شده است. این اولاً، و ثانیاً، قانون وحدت سیاق در چه دائرهای است؟ در مراد جدی یا در مراد استعمالی؟ در مراد استعمالی است. در این بیان خوب دقت بفرمایید. این بیان دو مقدمه دارد؛

یک مقدمه اش این است که مستدل بین اراده استعمالی و اراده جدی خلط کرده است؛ "ما" در "**ما لا يعلمون**" در همان معنایی استعمال شده که "ما" در "**ما لا یطیقون**" استعمال شده است؛ "ما" در "**ما لا يعلمون**" در همان معنایی استعمال شده که "ما" در "**ما اضطروا إلیه**" استعمال شده است؛ از نظر استعمال و اراده استعمالی، بینشان فرقی نیست.

بله، اراده جدی فرق دارد؛ اراده جدی در "**ما اضطروا إلیه**" فعل است ولی اراده جدی در "**ما لا يعلمون**" هم فعل است و هم حکم است.

مقدمه دوم این است این مطلب معروف که باید سیاق محفوظ باشد و وحدت سیاق رعایت شود، فقط در اراده استعمالی است؛ اما در اراده جدی لازم نیست. مثلاً اگر مولا گفت "**أکرّم العلماء و العرفاء**" چند عام پشت سر هم آورد، اما بعد معلوم شد مراد جدی‌اش از علما، فقط علمای عا دل است؛ و مراد جدی‌اش از عرفا، تمام عرفاست. این مانعی ندارد و ضربه به وحدت سیاق نمی‌زند. این جواب اول. بیان مرحوم آقای حائری که در صفحه 441 در آمده، بیان خوبی است و اشکالی بر آن نیست؛ همچنین بیان مرحوم آقای خوئی که آن هم نزدیک به بیان مرحوم حائری است و در جلد 2 مصباح الاصول صفحه 259 آمده است؛ اما نسبت به این بیان سوم، به هر دو مقدمه‌اش اشکال شده است. اشکال در کتاب منتقى الاصول جلد چهارم صفحه 391 آمده است. **اشکالات صاحب منتقى به بیان سوّم دلیل اوّل:** در کتاب منتقى دو اشکال بیان شده، **اشکال اول** این است که اینکه می‌گویید وحدت سیاق مربوط به اراده استعمالیه است و نه اراده جدی، می‌فرمایند ما برای این ادعا دلیلی پیدا نکردیم. نمی‌گویند ما صددرصد با این بیان مخالفت می‌کنیم؛ بلکه می‌فرمایند این دعوی بلا دلیل است و ما به حالت شک باقی می‌مانیم.

در **اشکال دوم** فرموده‌اند: مدّعی و مستدل می‌گوید اگر "ما" در "**ما لا يعلمون**" را به فعل معنا نکنیم، در خود اراده استعمالیه تفکیک ایجاد می‌شود، نه در اراده جدیه. اشاره دارند به مطلبی که در باب قرینه ذکر شده است که قرینه اگر قرینه متصله باشد، قرینه متصله از اول مانع از انعقاد ظهور است. اگر گفتیم "**أکرّم عالم العادل**"، کلمه "عادل" قرینه است که عالم از اول در عالم عادل استعمال شده است؛ اما در قرینه منفصله، اگر گفتیم "**أکرّم العالم**" و در دلیل دیگر گفتیم "**لا تکرّم العالم الفاسق**" این

قرینه می‌شود که مراد جدی از عالم، عالم عادل است؛ اما استعمال در معنای عام شده است. ایشان می‌فرمایند: اینجا هم همینطور است؛ اینجا هم به نحو قرینه متصله است؛ یعنی اینجا در اراده استعمالیه "ما" از فقرات دیگر استفاده می‌کنیم که "ما" در "ما لا یعلمون" هم در خصوص فعل استعمال شده است؛ اگر قرینه جدای از کلام بود، این حرف درست بود و در نتیجه، در خود اراده استعمالیه، تفکیک ایجاد شده است؛ یا باید بگوییم "ما" در "ما لا یعلمون" هم مثل "ما اضطرروا إلیه" فعل است تا بشود وحدت سیاق؛ اما اگر گفتید اعم از حکم و فعل است، این تفکیک در اراده استعمالیه است.

بررسی کلام صاحب منتقی: حال ما ببینیم این دو مطلب ایشان درست است یا نه؟ در مطلب اول که مسئله سیاق در اراده استعمالیه مطرح است و نه در اراده جدیه، و فرمودند این دعوی بلا دلیل است و برای ما روشن نیست که بگوییم وحدت سیاق فقط در اراده استعمالیه است، می‌گوییم مقصود شما چیست؟ آیا می‌خواهید بگویید سیاق هم در استعمالی است و هم در جدی؟ یا اینکه نه، فقط در خصوص اراده جدی می‌خواهید بگویید هست؟ اگر در خصوص اراده جدی باشد، اصلاً بسیاری از مواردی که می‌گوییم وحدت سیاق وجود دارد، اختلاف در اراده جدی است و مع ذلک در آنجا هست. جایی که شارع می‌گوید "اغسل للجمعة والجنابة و مسّ المیت و ..." می‌گوییم "اغسل" نسبت به جمعه‌اش استحبابی است؛ نسبت به جنابت، وجوبی است؛ اما از نظر استعمال یک نوع استعمال شده است؛ مراد جدی فرق می‌کند. ببینید سه احتمال بیشتر که وجود ندارد؛ وحدت سیاق یا فقط مربوط به اراده استعمالیه است، یا فقط مربوط به اراده جدیه است و یا مربوط به هر دو است.

مربوط به هر دو را نمی‌توانیم بگوییم هست؛ نمی‌شود بگوییم وحدت سیاق هم اراده استعمالی و هم اراده جدی را می‌گیرد؛ برای اینکه موارد زیادی داریم که وحدت سیاق هست اما اختلاف در اراده جدیه وجود دارد. پس، اختلاف در اراده جدیه ضربه به وحدت سیاق نمی‌زند. و از این مطلب، آن احتمال دوم که بگوییم وحدت سیاق فقط مربوط به اراده جدیه باشد، بطلان آن هم روشن می‌شود. نتیجه این می‌شود که وحدت سیاق فقط مربوط به اراده استعمالیه است. وحدت سیاق می‌گوید این الفاظ در همان معنای موضوع‌له خودشان استعمال شود. نیاید این لفظ را در یک معنا استعمال کنید و همین لفظ را در همین عبارت در معنای دیگر استعمال کنید. آنچه که وحدت سیاق اثبات می‌کند، اتحاد در اراده استعمالیه است و اراده جدیه نقشی ندارد. دنباله مطلب ان شاء الله در جلسه آینده.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرين.